## كیفیت اشراف ذات باری بر اعیان و بر حقائق خارجیه

أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 صحبت در كیفیت اشراف ذات باری بر اعیان و بر حقائق خارجیه است. عرض شد كه در مسئله علم عنائی، نهایت چیزی كه در آن صحبت می‌شود، همان انتقاش نقوش و صور اشیاء، ـ صور علمی، نه صور عینی ـ در ذات باری تعالی است كه این انتقاش جنبه ازلی دارد؛ یعنی در ازل به خداوندی خدا این انتقاش محقّق بوده و یك برهه‌ای نبوده است كه ذات باری از علم به حقائق اشیاء خالی بوده و فاقد بوده كه لازمه این مسئله جهل باری نسبت به همان حقایق اشیاء است كه خب این مسئله‌اش مشخص است.

 و آن‌چه كه عرض بنده بود در نقد بر این مطلب، این است كه فاقد شیء، نمی‌تواند عالِم به آن شیء باشد. و تصور ما نسبت به یك امر عدمی فقط صرفاً یك تصور ذهنی است، ولی صورت خارجی و صورت بتّیه ندارد. شما امروز نیت می‌كنید، اراده می‌كنید كه فردا این كارها را انجام بدهید، این مسائل را فردا كه روز یك‌شنبه است از صبح تا ظهر انجام بدهید و حتماً هم نسبت به این مسئله جازم هستید و به خیال خودتان هم هیچ رادع و مانعی هم نمی‌تواند صارف شما باشد؛ خب تمام این‌ها در مقام تصور است. ولی آیا نسبت به این مسئله هم آگاه هستید و اطلاع دارید كه هیچ مانعی هم در خارج برای این مسئله وجود ندارد؟ این را ازكجا می‌توانید ثابت كنید؟ بله، آن‌چه كه نسبت به شماست و در تعلّق به شما و ربط به شماست، این مقدارش این است كه این مسائل را بین صبح تا ظهر، انجام بدهید، این چند تا كار را فردا انجام بدهید. هركس هم بیاید به شما بگوید كه آقا فردا اجازه می‌دهید بیاییم آقا منزلتان دیدار كنیم، می‌گویید نه آقا من فردا كار دارم و باید به این كارها برسم.

 خب پس نسبت به این مسئله جازم هستید؛ این مقدار درست. صحبت در این است: در آن مقداری كه به شما تعلق ندارد و خارج از اختیار شماست نسبت به آن مقدار چقدر شما جازمید و چقدر نسبت به آن مقدار اراده دارید؟ هیچ! اراده شما نسبت به آن مقدار صفر است.

 به قول یكی رفته بود خواستگاری یك دختری، گفتند: چه شد؟ گفت: پنجاه درصدش درست شد، مسئله حل است.

 گفت: خب قبول شد؟

 گفت: نه آن‌ها قبول نكردند! ما قبول كردیم! پنجاه درصدی كه مربوط به ماست تمام است! امّا پنجاه درصدی كه مربوط به آن‌هاست آن‌ها نپذیرفتند؛ دست از پا درازتر برگشتیم! خب این مربوط می‌شود به آن اموری كه مربوط به خارج است؛ درست شد؟

 حالا این شخص از نقطه نظر فلسفی و از نقطه نظر عقلی و از نقطه نظر حِكَمی نسبت به آن اعیان خارجی كه حقائق الأشیاء هست، نسبت به آن اعیان خارجی این شخص جاهل است یا عالم است؟ جاهل است، جاهل صرف است. فقط یك احتمال ذهنی دارد بر این‌كه این اعمال را انجام می‌دهد. خب این مربوط به خودش است؛ امّا این عملی كه در خارج می‌خواهد انجام بگیرد دو جنبه دارد. یك جنبه‌اش به این مربوط می‌شود، یك جنبه‌اش به یك امور دیگر كه در اختیار این نیست. نسبت به آن امور غیر اختیاری چه تفكری دارد؟ نسبت به آن امور غیر اختیاری چگونه می‌تواند تصمیم بگیرد؟ نسبت به آن هیچ، منتظر می‌نشیند تا فردا صبح ببیند مانعی پیش می‌آید یا نمی‌آید. اگر مانعی پیش آمد، مثلا همین كه می‌خواهد از خانه بیاید بیرون، یك دفعه پایش می‌خورد به چیزی یا با سر می‌رود ... پایش فرض كنید ضربه برمی‌دارد و اصلًا قدم از قدم نمی‌تواند بردارد؛ الفاتحه!

 تمام آن نقشه‌ها، تمام آن تصورات همه نقش بر آب شد. می‌نشیند در منزل با پای ضرب خورده و شكسته و كاری نمی‌تواند انجام بدهد. حتی آن پنجاه در صد نسبت به خودش آن هم چه شد؟ آن هم بر فنا شد آن هم از بین رفت؛ درست شد؟ آن می‌شود عین خارج.

 دقت كنید آن چه در خارج اتفاق می‌افتد عبارت از چیست؟ آن همان جنبه عینی و جنبه حقیقی اشیاء خارج است. افرادی كه در علم عنائی قائل به انتقاش صور در علم عنائی و ذات باری هستند، آن مقدار پنجاه درصدی كه متعلق به ذات باری است این را ما می‌پذیریم، خب این قبول. گیرم كه ذات باری در مقام تصور ـ كه الآن ما نمی‌توانیم تصور كنیم چون آن‌جا یك فضای دیگری است، در عالم عالمِ مجردات است كه اصلًا برای ما قابل تصور نیست؛ ذات باری چیست؟ حقیقت او چیست؟ نفس او چیست؟ اصلًا نفس دارد، ندارد؟ این مربوط به ماست ... جنبه كثرتی دارد، یا جنبه تعلق مادی دارد؟ در ذات باری كه تصور و این‌ها معنا ندارد. حالا گیرم بر این‌كه همه این‌ها درست باشد ـ آن نقش، آن نقش كه عبارت است از صورت اشیاء، صورت واقعی، آن صورت به چه نحو است؟ به چه نحو است كه در ذات باری است؟ مثل همان كیفیتی است كه در نفس ما به عنوان وجود ذهنی تلقی می‌شود و علم ذهنی و ظهور وجودذهنی است؟ اگر به این كیفیت است، پس بنا بر این آن تعین خارجی كه الآن نیست، آن تعین خارجی، ذات باری نسبت به آن جاهل است؛ هنوز وجود ندارد، آن هنوز تحقق ندارد.

 خب اگر شما در این‌جا بگویید كه از آن‌جایی كه فارق بین فعل ما و بین فعل باری، فارق این است كه ما نسبت به امور خارجی و نسبت به تعینات خارجی، مسلوب الأختیار هستیم، در تصورات ذهنی ما فقط می‌توانیم اعمال رویه كنیم. امّا نسبت به خود تعینات خارجی ما مسلوب الأختیار هستیم. ولی در ذات باری این‌طور نیست. لا رادّ لقضائه و هو المرید لأفعاله و لیس له مانع من فعاله؛ اگر اینطور باشد خب در این صورت دیگر این فرق در این‌جا ظاهر می‌شود كه خدا و ذات باری هیچ مانعی برای آن تحقق خارجی آن شیء، مانعی نمی‌بیند و نفس همان تصوّر نقش اشیاء و صور اشیاء، مساوقٌ لوجودها فی الخارج فی المستقبل ـ نه فی الحال ـ زیرا نفس مُرید، با نفس فاعل، در تمامیت فعل، بدون مانع خارجی، فقط همان فاعل واحد است كه همان ذات باری است. دیگر در اینجا باری برای انجام فعل نیاز به رفع موانعی ندارد، مانعی وجود ندارد تا این‌كه این صارف بشود از آن فعل و از آن مراد باری. پس در این صورت چه ایراد دارد كه حقائق اشیاء به عنوان صور، نه به عنوان وجود عینی، آن حقائق اشیاء در ذات باری قبل از تعین خارجی این وجود ذهنی ـ حالا به اصطلاح ما؛ گرچه خب این غلط است این اصطلاح ـ این یك وجود ذهنی یا وجود علمی در این‌جا داشته باشد.

 جواب مسئله این است كه درست است كه در اینجا صارفی برای فعل باری وجود ندارد: إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ[[1]](#footnote-1) هیچ رادّی برای قضاء او متصور نیست. تا این‌جا مسسئله به همین كیفیت است. امّا همان طوری كه عرض كردیم این تعین خارجی قبل از تحقق، یعنی در مقام نقش، و در مقام صورت، گرچه آن وجود خارجی او وجود بتّی و وجود قطعی است و هیچ شكّ و شبهه‌ای و خلجانی در عدم وجود او و احتمال خلافی در وجود نمی‌رود، الّا این‌كه نفس تعین خارجی آن صورت، الآن معدوم است. الآن كه وجود ندارد. وقتی كه نفس تعین خارجی معدوم بود، خود ذات باری نسبت به آن تعین خارجی ـ نه نسبت به صورت‌ها ـ نسبت به آن تعین خارجی، جاهل است! چون المعدومُ معدومٌ. لذا بسیاری از مفسرین این‌جا در آیاتی كه داریم كه: الَّذِينَ صَدَقُوا و فَلَيَعْلَمَنَّ اللَه الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ[[2]](#footnote-2) در این لیعلم، لیعلم را لیعلم حصولی به عنوان لیعلم اكتسابی این مفسرین نمی‌دانند؛ این‌ها لیعلم را به عنوان تطور وجود می‌دانند. یعنی ذات باری عالم است بر این‌كه این فعل در خارج تحقق پیدا كرده، این فاسق الآن دارای فسق است، این مؤمن الآن دارای ایمان است، امّا ظهور ایمان و ظهور فسق خارجی، خب الآن كه متحقق نشده؛ باید تجربه‌ای پیدا بشود، باید محكی بیاید، امتحانی بیاید ابتلایی بیاید تا آن كه آن فسق ظهوری پیدا كند یا آن‌كه آن ایمان در آن‌جا ظهور پیدا بكند.

 آن‌هایی كه همیشه با آدم می‌خندند، هنوز قضیه‌ای پیدا نشده كه با آدم ابتسام پیدا می‌كنند و می‌خندند و فرض كنید كه ... آدم می‌گوید عجب به به چه آدم خوش اخلاقی است، چه آدم متواضعی است، آدم متواضع است، آدم خوش اخلاق است، چقدر آدم خاكی است. هنوز امتحان پیش نیامده! امّا وقتی كه یك امتحان پیش بیاید، حیثیتش در خطر بیفتد، جاه و شخصیت و شئونش در خطر بیفتد، آن وقت ببین به تو می‌خندد یا نه، یا آن موقع حاضر است شكمت را قیمه و قرمه كند تا آن‌كه آن شخصیت و شأنش تكان نخورد، دست نخورد. الآن هنوز امتحانی پیش نیامده است. در روایات هم داریم كه بله در ابتلائات یعرف جواهر الرجال این روایاتی كه در این زمینه هست همه در این مقام است.[[3]](#footnote-3)

 خب این‌ها به این كیفیت آمده‌اند خواسته‌اند این مسئله را توجیه كنند كه این جنبه علمی كه متقدم است بر این جنبه ابتلاء چگونه این نسبت به خدا داده شده: تا خدا بداند؟

 آمده‌اند گفته‌اند تا ظهور خارجی برای پروردگار روشن بشود، نه این‌كه خدا نداند؛ خدا می‌داند این الآن فاسق است، خدا می‌داند این الآن مؤمن است؛ خدا عالم بر ضمائر هست و بر سرائر؛ منتها این ابتلائی كه پیش می‌آید این ابتلاء این سرائر و این ضمائر را روشن می‌كند و ظاهر می‌كند و از این نقطه نظر این علم برای ذات پروردگار این علم مجدد برای ذات پروردگار حادث می‌شود كه این علم مسبوق است به آن علمی كه آن علم علم ازلی است. یعنی این علم، علم تعین خارجی در تدرّج زمان است، نه آن علم ثابت ازلی كه در علم عنائی است و این در سابق الزمان و سابق الدهر است.

 دو علم داریم: یكی آن علمی كه متصل به ذات است و لازمه ذات است كه به آن علم عنائی گفته می‌شود كه آن سابق بر زمان است و آن ثابت است.

 یك علم دومی است كه جنبه ظهور آن علم اول است در خارج، آن علم در خارج ظهور پیدا می‌كند، و آن مربوط به زمان است، مشروط به زمان است مشروط به مكان است و مشروط به شرائط و بستر مناسب از مقارنات برای تحقق آن شیء در خارج است. این علم عنائی سابق است و این مسبوق است.

 اگر این طور باشد، سؤال بنده این است: كه آیا این تدرج و همین تعین خارجی امر موجود بالفعل است، یا امر بالقوه و بالاستعداد است؟. اگر امر بالقوه و بالاستعداد بگیریم كه این معدوم می‌شود، این دیگر موجود نیست. معدوم كه شد، به معدوم كه نمی‌شود انسان اشراف پیدا كند و اطلاع پیدا كند. چطور شما به یك معدومی اشراف پیدا می‌كنید و اطلاع پیدا می‌كنید گرچه در اینجا مانعی در سر راهش نباشد، اشكالی ندارد، بالاخره امرٌ عدمی.

 پس خواهی نخواهی این مسئله‌ای است كه اصلًا ارتكاز دارد. خیلی چیزها هست كه این‌ها یك جنبه ارتكازی دارد منتها ما بی‌خود دنبال فرمولش می‌گردیم. مثلًا فرض كنید كه در همین مسائل اصولی هم این‌ها خیلی خب این چیزها هست دیگر، این قضایا و مطالب در قضایای اصولی هم پیدا می‌شود. همین‌هایی كه قائل به انسداد هستند، انسداد علم یا انسداد علمی هستند، ته دلشان را نگاه بكنی همه این‌ها انفتاحی هستند، هیچ‌كدام انسدادی نیستند! اگر انسدادی هستی، پس بنا بر این غیر از قرآن باید همه را بگذاری كنار، فقط یك سری متواترات است كه این‌ها یقینیات و ضروریات است، بقیه این‌ها كه همه این‌ها از آحاد و احادیث آحاد است، همه این‌ها مشمول انسداد می‌شود. وقتی مشمول انسداد شد، چطور خودِ شخص جنابعالی مجتهد می‌آیی همین كتب اربعه را باز می‌كنی و استنباط می‌كنی؟ خب اگر انسدادی هستی پس در این‌ها را دیگر ببند! اگر تو انسدادی هستی و قائل به عدم انفتاح هستی، دیگر باز كردن كتب و دیدن اخبار ائمه دیگر در این‌جا چه معنا دارد؟

 پس معلوم می‌شود همه این حرفها كشك است! و همه قائل به انفتاح هستند. منتها حالا با یك فرمولی این‌ها قائل به عدم دسترسی به امام و احتمال وجود خطا و فلان و این‌ها خب مسائلی است كه هست، امّا نه این‌كه این‌ها موجب انسداد بشود و سدّ باب بشود. سد یعنی دیوار. شما به بقال محله‌تان كه یك خبر برایتان می‌آورد اعتماد می‌كنید، آن وقت چطور به كلینی اعتماد نمی‌كنید؟ چطور به شیخ صدوق اعتماد نمی‌كنید؟ خب قطعاً اعتماد می‌كنید! چطور شیخ طوسی با آن كتاب تهذیب كذایی‌اش كه نوشته اعتماد نمی‌كنید، آن وقت اسم این را انسداد می‌گذارید؟ انسداد چیست؟ همین‌ها ... این ارتكازی كه الآن در ما هست، كه از یك طرف قائل به انسدادیم، انسداد علم و علمی، از یك طرف شب كه می‌شود می‌رویم تهذیب را باز می‌كنیم! خب معلوم است كه انسدادی نیستیم! اگر انسدادی باشیم كه نمی‌رویم دیگر تهذیب را باز كنیم! دیگر نمی‌رویم جامع أحادیث شیعه را نگاه كنیم و فتوا بدهیم! توجه می‌كنید؟ ولی از آن طرف هم می‌گوییم انسدادی هستیم. خب این چه فرقی است؟ به قول مرحوم كمپانی می‌فرماید كه از یك طرف طرف انسدادی است، از یك طرف نگاه می‌كنی فتواهایش عین فتواهای انفتاحی است؛ خب چه فرقی كرد؟! شما كه همان فتوا را داری می‌دهی! همان استحبابی كه انفتاحی می‌دهد، همان استحباب را انسدادی دارد می‌دهد.

 خب پس معلوم است این فقط یك تصور است، این فقط در مقام تصور، فقط در مقام یك نقش ذهنی، صرف یك احتمال، عدم دسترسی به امام زمان، خیال می‌كنیم كار را تمام كرده است.

 امّا این‌كه الآن ولایت دارد چه می‌كند و از پسِ پرده چه كارهایی را دارد انجام می‌دهد و كسی كه بخواهد دستش برسد برای او فرقی نمی‌كند، این حرفها كه خبر از این مطالب ما نداریم. فقط آمده‌ایم شرائط را منحصر كرده‌ایم به یك عده شرائط خاص[[4]](#footnote-4).

 مثلًا در همین چند سال پیش بود، ده، پانزده سال پیش بود من با یكی از همین آقایان صحبت می‌كردم ـ به منزلشان رفته بودم ـ راجع به بعضی از مسائل، همین مسئله الزام و تعهد فقط به ملزمات مثل واجبات و محرمات و امثال ذلك، ایشان می‌گفت نسبت به این‌ها كافی است، ما بیش از این مقدار دلیل نداریم، فقط باید به واجبات و محرمات برسیم. گفتم: پس مگر ائمه بیكار بودند این همه مستحبات و مكروهات و امور غیر ملزمه را برای ما بیان كردند؟ برای چه بیان كردند؟ یعنی واقعاً این مسئله‌ای است. ما خیال می‌كنیم فرض بكنید كه تمام ... حالا چه انسدادی باشیم و چه انفتاحی باشیم، قائلین به انسداد این‌ها قائلند به مقدمات انسداد: إنّ اللَه لا یترک لنا سدی.

 خب بر این اساس یك سری ملزماتی هست چه واجبات چه محرمات. اگر قرار باشد كه طرق وصول به آن ملزمات آن طرف محفوظ باشد، پس بنا بر این شارع باید یك حكم دیگری را باید جعل كند. آن حكم چیست؟ علم كه نداریم، یقین كه نداریم، می‌ماند ظن. خب ظن از این باب فقط به ملزمات ...

 اما این‌ها متوجه نشده‌اند همین‌ها كه شارع كه، آن ملزمات را می‌آید برای ما الزام می‌كند، فقط الزام كه به واجب و به حرام كه نیست! فقط بهشت كه منحصر به یك طبقه خاص كه نیست! یك عده فقط نمازشان را بخوانند و روزه‌شان را بگیرند و شرب خمر نكنند و دروغ نگویند خیال می‌كنند كار تمام است. خب این یك طبقه است. بقیه طبقات، بقیه معارف، بقیه افق‌ها، بقیه عوالم كه فقط منحصر به نماز و ترك از دیوار مردم بالا رفتن كه نیست! هزار و یك كار دیگر است! هزار و یك مسئله دیگر است كه باید به آن‌ها رسید. نه فقط به محرّمات و فرض كنید زنا نكند و دروغ نگوید و تهمت نزند و نمّامی نكند و نماز و روزه‌شان را انجام بدهد و تمام است. خب این را همه دارند انجام می‌دهند، همه دارند این كارها را انجام می‌دهند.

 پس این همه مراتب، این‌ها مربوط به كیست؟ آن كسانی كه آمدند از جمله مقدمات انسداد را تعهد به ملزمات شمردند، آن‌ها غفلت كردند از این‌كه خدا انسان را سُدی ترك نكرده، نه به معنای این است كه فقط در یك مرحله منحط و مرتبه دانیه ما را قرار داده است. از یك مرتبه گرفته تا عرش مراتب مختلفی هست، این مراتب فقط منحصر به واسطه نماز و روزه خواندن به دست نمی‌آید؛ هزار و یك كار مستحب دیگر كه حتی واجب‌تر از نماز است.

 مگر شارع نگفته: لَوْ لَا أَنْ أَشُقَّ عَلَی أُمَّتِی لَأَمَرْتُهُمْ بِالسِّوَاک مَعَ کلِّ صَلَاة؟[[5]](#footnote-5) خب این یك مثال خیلی مختصر برای این‌كه خب خیلی مسائل هست كه شارع حالا به عنوان منّتاً علی العباد تسهیل در آن قائل شده است. مگر صلوة اللیل در ابتدا برای همه واجب نبود؟ بعداً نسخ شد و وجوبش فقط منحصر به رسول الله شد. درست شد؟ خب واجب بود، بعد مستحب شد. حالا ما بگوییم نه این مستحب است دیگر كسی نخواند، ملزمات كه نیست! تمام شد!

 این اصلًا داخل در مسائل انسداد نیست! داخل در مسائل انسداد فقط یك سری از ملزمات است مثل واجبات و محرمات، پس بنا بر این تمام مستحبات، تمام مكروهات همه این‌ها باید كنار بروند!.

 كسی كه می‌آید این طور فتوا می‌دهد، این از مراتب معرفت انسان فقط سیب و گلابی و حوریه را می‌فهمد و هیچ چیز دیگر نمی‌فهمد. این نمی‌فهمد كه مراتبی كه شارع مقدس بر خلقت انسان مترتب كرده است، خواندن نماز و از دیوار مردم را بالا نرفتن یك میلیاردمش است، بقیه‌اش مسائل دیگری است كه باید به آن‌ها رسید، تا به آنجا رسید.

 پس بنا بر این این «لایترک سدی» را می‌گیرند فقط به این‌كه چه؟ یك عده ملزماتی داریم، و چون راه به آن ملزمات از طرق غیر عادیه محال است، پس بنا بر این ظن جایگزین در مقام علمی حجیت نسبت به این مسئله دارد.

 و این اشتباه بزرگی است كه فقهاء ما در این‌جا مرتكب شدند و به این مسئله توجه نكردند كه انسان در این دنیا برای فقط رسیدن به یك مرتبه دانیه از كمال خلق نشده است. مقام خلافت اللهی كه وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها ...[[6]](#footnote-6) این خیلی نیاز دارد به مسائل دیگری تا فقط وجوب صلوه و صوم. به یك مسائل خیلی بالاتری نیاز دارد، از ترك مكروهات و مسائلی كه مبغوض شارع است، تا از دیوار مردم بالا رفتن و پول مردم را بالا كشیدن و در رفتن و چاپیدن و این‌ها.

 این‌ها مربوط به گروه‌های فاسق و فجّار و چنگیز و مغول این زمان است. امّا برای یك شخصی كه به آن‌جا برسد، باید در حقّ آن‌ها گفت حسنات الأبرار سیئات المقربین‌. آن‌ها را دیگر به كجای انسداد شما می‌توانید ثابت كنید و در كدام یك از مقدمات انسداد كه فقهاء و اصولیین تا به حال ذكر كرده‌اند این‌ها هست؟

 پس این‌ها مربوط به كیست؟ این‌كه أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدي[[7]](#footnote-7) این مربوط به كیست؟ مربوط به چه زمانی است؟ فقط مربوط به زمان رسول الله است؟ یا مربوط به زمان حضور ائمه و ظهور ائمه است؟ یا مربوط به همه زمان‌هاست؟ مربوط به همه زمان‌هاست، تمام زمان‌ها، این قاعده و قانون مقام تربیت و تشریع، این وجود دارد. پس بنا بر این، این مسائل چیست؟ هركدام جای خودش را دارد. یعنی در مرتبه خودش باید این مسائل لحاظ بشود. نسبت به واجبات و ملزمات و این‌ها جای خود را دارد و نسبت به آن‌ها هم جای خود دارد. اگر ظنّ حجت است، حتماً نسبت به آن‌ها ظن همین ظن حجت می‌شود، اگر حجت نیست كه نیست. درست شد؟

 این را می‌خواستم بگویم كه حالا وارد این قضیه شدیم. این كه قائل به انسداد هست، این انفتاحی است. از اوّل می‌داند آن چه را كه در كافی است حجت است، می‌داند آن‌چه را كه در تهذیب است حجت است. از اوّل می‌داند كه در من لایحضر و امثال ذلك و این‌ها هست، یا در كتب روایی، به آن ظنون باید عمل كرد. اگر ظن است، خب قول منجم هم ظن آور است، اگر ظن است، یك شخص عادی هم بیاید حرفی بزند ظن آور است. چطور وقتی یك فرد عادی بیاید یك مطلبی را راجع به یك حكمی بگوید، شما از او نمی‌پذیرید، رجوع به كافی می‌كنید، و روایت سندش را از كافی در می‌آورید؟ اگر قرار باشد انسدادی باشید چرا قول این را نمی پذیرید؟ چرا قول این را گوش نمی‌دهید؟

 پس این یك ارتكازی هست، یك ارتكازِ ... از این ارتكازها ما خیلی داریم، كه در ذهن، بدون این‌كه ـ من حیث لا یشعر ـ بدون این‌كه شخص شاعر و مشعر باشد نسبت به یك واقعه، می‌بیند آن واقعه او را به یك سمتی دارد می‌كشاند؛ این كه دارد می‌كشاند همان ارتكازات ذهنی است و ارتكازات عقلی است كه در ذات انسان خدا به ودیعه گذاشته و اوست كه انسان را به یك سمت می‌كشاند. اوست كه می‌آید بین طرق فرق می‌گذارد، اوست كه می‌آید بین افراد فرق می‌گذارد.

 اگر فرض كنید چند نفر چند حرف می‌زنند، نگاه می‌كند ببیند كدام حرفشان با آن ارتكاز ذهنی‌اش قریب‌الأفق‌تر است، نزدیك‌تر است، آن را برمی‌دارد اختیار می‌كند و انتخاب می‌كند.

 حالا این بحث اصولی بود.

 در این علم عنائی كه شما الآن دارید می‌گویید حقائق اشیاء هست، همین ارتكاز در ذهن شما، این ارتكاز شما را به این سمت می‌كشاند كه نمی‌شود خدا آگاه و عالم نباشد، این نمی‌شود. این نمی‌شود یعنی چه؟ یعنی نسبت به این تطورات، علاوه بر این‌كه نقش و صورت در آن ذات باید باشد، و ذات باید آگاه باشد و مطلع باشد بر آن فِعال و بر تصور خود در ذات خود و ظهورات خود، همانطور نسبت به تطوراتی كه بر این ظهور پیدا می‌شود هم باید آگاه باشد. پس تا ظهوری نباشد و تطور در ظهور، آگاهی نسبت به چه تعلق می‌گیرد؟ به هیچ! به چیزی دیگر تعلق نمی‌گیرد.

 پس نفس تطورات هم بایستی در این‌جا همراه با آن‌ها بایستی وجود داشته باشد. این‌جاست كه ما می‌بینیم اصلًا به طور كلی باید خودِ صورت و خود آن عین خارجی، این وجود حضوری داشته باشد نه صرفاً یك وجود ذهنی كه یك وجود صوری باشد. وجودش باید حاضر باشد،، تطوراتی كه باید بر او عارض می‌شود باید حاضر باشد، انقلاباتی كه بر این واقع می‌شود باید حاضر باشد. همه این‌ها باید در وجودِ آن ذات مرید و ذات فعّال ما یشاء باید همه آن‌ها وجود خارجی داشته باشد، حضورش باید حضور خارجی باشد. اگر این‌طور باشد پس دیگر صورت و نقش دیگر در این‌جا چیست؟ بی‌معنا خواهد بود. دیگر ما در این‌جا صورتی نداریم. نفس وجود اشیاء، می‌شود چه؟ می‌شود همین خود آن ظهور خارجی اشیاء. بنا بر این در این آیات قرآن كه می‌فرماید وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَه الَّذِينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبِينَ[[8]](#footnote-8) این در این‌جا چه معنا دارد؟ این علم در این‌جا به معنای ظهور است. فَلَیعْلَمَنَّ اللَه یعنی خدا ظاهر كند این‌ها را، اظهار كند این‌ها را، نشان بدهد این‌ها را، نه این‌كه بداند! بداند چیست؟! غلط است! بداند در این‌جا دیگر نداریم، یعنی ندانسته!

 یعنی این مسائل را ظاهر كند. آن‌چه را كه در غیب مكنون است آن را به منصه ظهور دربیاورد. این انتساب علم به ذات پروردگار است.

 بنا بر این حالا صحبت در این است كه آن‌چه را كه ما ... پس مسائل روشن شد. یعنی روشن شد كه خلق پروردگار و ظهور پروردگار، حالا ما اصلًا به مقام قضاء و قدر و این‌ها كار نداریم. ما فقط به یك عنوان كلی ... مسئله قضاء و قدر این مسئله‌اش بله ... به یك عنوان كلی تمام ظهورات پروردگار و تمام آثار باهرات از ذات پروردگار كه نشأت می‌گیرد از مقام اسماء و صفات كلیه او، همه این‌ها به وجودها العینی ـ لا بوجودها العلمی ـ بوجودها العینی در ذات پروردگار حاضر است.

 خب اگر بگوییم حاضر بود، دیگر در این‌جا می‌شود غلط! دیگر بودی ما نداریم، خواهد بودی ما نداریم؛ «است»! این می‌شود چه؟ می‌شود مقام حال. همه اشیاء در ذات پروردگار حاضر است. پس نه گذشته‌ای داریم نه آینده‌ای داریم، آن‌چه كه داریم حال است. بله، در خود این‌ها گذشته و آینده هست، این‌ها نسبت به ماست. یعنی گذشته و آینده نسبت به ماست.

 اتفاقاً چندی پیش بود یك مقاله‌ای من می‌خواندم، یك مقاله راجع به مسئله نسبیت و این‌ها. در آن‌جا ـ یك ماه پیش بود ـ آن‌جا یك همچنین قضیه‌ای را می‌خواستند بگویند، البته با تصور نادرست خودشان و ناقص، كه می‌خواستند بگویند كه ما اصلًا گذشته‌ای نداریم و آینده‌ای نداریم و هرچه هست، حال است. یعنی حالا با فیزیك می‌خواستند این مسئله را ثابت كنند. هرچه هست حال است، در زمانِ حال است. و ظاهراً هم می‌خواستند یك كارهایی بكنند، یك برنامه‌ها و فیلم‌هایی راجع به این قضیه می‌خواستند بسازند. خب از این نقطه نظر فكرشان بد نیست، حالا در این كه این فكر ... امّا آن راهی كه به آن می‌رسد، آن راه نسبتاً مسئله است كه چطور به این قضیه برسند، كه صحیح باشد راهی كه ... كه مقدمه‌ای كه انتخاب می‌شود برایش ...

 پس بنا بر این ما اصلًا گذشته‌ای نداریم. چون گذشته مربوط به سبق زمان است؛ وقتی شما اشیاء را در ذات پروردگار همه را به وجود عینی تصور كردید، پس دیگر بنا بر این گذشته یعنی چه؟ شما اصلًا می‌توانید ذات پروردگار را گذشته وآینده حساب كنید؟ خدا قبلًا بوده، قبلًا یعنی چه؟ قبل از چه بوده است؟ قبلی دیگر نداریم. «خدا بعداً هست، خدا الآن هست» نه قبل دیگر معنا دارد، نه بعد دیگر معنا پیدا می‌كند و نه حال معنا دارد. می‌شود یك امر ثابت. در آن امر ثابت دارد همه چیز شكل پیدا می‌كند.

 خب ببینید الان من دستم را از این نقطه می‌آورم به این نقطه می‌برم: خب دو نقطه مشخص است نقطه اوّل و نقطه ثانی. این می‌شود اوّل، آن می‌شود دوّم. آن می‌شود قبل، آن می‌شود بعد، این هم می‌شود حركت فاصله. درست؟ پس این دست من آمد حركت كرد، این فاصله را طی كرد، رسید به این‌جا و یك زمانی را طی كرد، حالا دو ثانیه، سه ثانیه. حالا یك حركت در خود دست من انجام می‌شود، بدون طی مكان، ببینید! این چه مكانی طی كرد؟ هیچ! در خودش، در عین این‌كه امر ثابتی است ـ این كه جدای از من نیست كه، با من است! ـ در عین این‌كه این یك امر ثابتی است، ولی می‌بینید دارد حركت می‌كند، در خودش همین‌طور دارد حركت می‌كند. این‌جاست كه مسئله قبل و بعد و این‌ها مطرح می‌شود، نه این‌كه خارج از این، یعنی در خودش، در عین این‌كه خودش وجود دارد، در عین این‌كه خودش ثابت است، ولی یك امر متدرج در خودش در حال جریان و حركت است. حالا این مسئله یك خرده نیاز به فكر دارد، با آن چیزهایی كه گفتیم با همدیگر باید در كنار هم گذاشته بشود.

 تلمیذ: در جلسه گذشته فرمودید آن روایاتی كه گفته‌اند كه مثلًا پیش از آدم هزار سال ...

 استاد: خب این مقدمه بر این است كه اوّل این‌ها گفته بشود. اوّل این‌ها بایستی كه تنقیح بشود، آن‌وقت بعد، بله ... بله چشم حالا آن‌ها را هم می‌رسیم.

 اللهم صلّ علی محمد و آل محمّد

1. سوره يس (٣٦) آيه ٨٢ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره العنکبوت (٢٩) آيه ٣ [↑](#footnote-ref-2)
3. نهج البلاغه حکمت ٢١٧: فِى تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمُ جَوَاهِرِ الرِّجَال [↑](#footnote-ref-3)
4. براى اطلاع بيشتر رجوع شود به افق وحى ص ٤٨٥ و اسرار ملکوت ج ٢، ص ٢٥٥ و اجماع از منظر نقد و نظر صص ١٠٨ تا ١٣٨ [↑](#footnote-ref-4)
5. الکافى ج ٣ ص ٢٢ باب السّواک [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره البقره (٢) صدر آيه ٣١ [↑](#footnote-ref-6)
7. سوره القيامه (٧٥) آيه ٣٦ [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره العنکبوت (٢٩) آيه ٣ [↑](#footnote-ref-8)